

دوست حقیقی مهربان اثر خامه عنبرنثار آن یار وفادار چون نفعه گلشن اسرار مشام مشتاقان ...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت عبدالبهاء - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۱۰۳۱

هو

دوست حقیقی مهربان اثر خامه عنبرنثار آن یار وفادار چون نفعه گلشن اسرار مشام مشتاقان را معطر و معبر نمود دل زنده میشود بسمع کلام دوست چه عنایتست یا ربّ که سواد مداد را آینه کاشف اسرار نمودی و خامه وداد را ترجمان سرائر فؤاد فرمودی گمان صفحه‌ئی نمودم چون گشودم صحیفه‌ئی یافتم بلکه کتاب مبینی بود و اثر کلک مشکینی

باری ذکر میرزا ملکم خان را فرموده بودید که استفسار از روش و سلوک این طائفه نموده بودند و حال آنکه بر نوایای صادق و مقاصد خیریه و خلوص طویّت و حسن سریرت و خیرخواهی عموم عالم که مبنای اصلی و اساس حقیقی این طائفه است نهایت اطلاع را دارند البتّه مقصدی پنهان در اظهار تجاهل داشته‌اند سبحان‌الله پیگانگان برلین و انگلند دوست یگانه و آشنا شوند و آشنایان بیگانگی نمایند و حال آنکه بر عموم ایرانیان دور و نزدیک ترک و تاجیک مشهود و مسلم شده است و مجال شبهه و گمان نمانده که این مظلومان با وجود نهایت ظلم و عدوان دیگران در خیرخواهی ایران و ایرانیان جانفشانی نمایند بقسمی که در مقابل تیغ و شمشیر ستمکاران هر زخمی را مرهمند و هر دردی را دریاق اعظم هرچند جام زهر چشند ساغر شهد بخشند نیششان را نوشتند و دیوشان را سروش چشم از آسایش جان و راحت وجدان پیوشند و در سعادت عموم بکوشند در انجیل جلیل میفرماید دشمن را دوست دارید و بدخواه را خیرخواه باشید جور و جفا را بمهر و وفا مقابلی کنید حال اگر انصاف باشد ملاحظه میشود که این حقیقت روش و سلوک این آوارگان و خلق و خوی آزادگانت ملاحظه فرمائید که مدتیست هرچند پیوسته هدف سهام و سنان گشتند و معرض ظلم و عدوان لبی بشکوه نگشودند و غباری بر خاطری نشانند و داوری نزد داوری نبردند جز خدا پناهی نجستند و بغیر از رحمت پروردگار غمخواری نخواستند دست از مال و جان بشستند و برضای حضرت یزدان پیوستند شب و روز بدل و جان خروشدند و کوشند که خفتگان را بیدار نمایند و درندگان را انسان دیوسیرتان را فرشته کنند و بدبختان را خیرخواه



ORIGINAL

عالمیان حمد خدا را که در اقلیم ظلمانی ایران چنین شمع نورانی برافروختند اگرچه سراپا سوختند و کالبد مرده را زنده نمودند اگرچه بهر سستی آزرده گشتند

گروهی در ایران بتخریب و تدمیر مشغول و قومی چون آتش سوزان بتضییع و اهلاک و تفریق مشهور جمعی هواخواهان وطن بترمیم و تصلیح موصوف و این آزادگان اگر انصاف باشد ملاحظه میشود در کمال بردباری و مظلومی بتأسیس و تعمیر و تحکیم اصل بنیان ملت و دولت مألوف چه که بزرگواری هر دولت و ملتی و ترقی و سعادت جاودانی هر قوم و امتی منوط و موکول بتصحیح اخلاق و تحسین اطوار و تحصیل دانائی و تدرج در مدارج کمالات انسانیست ولکن چه فائده که قلم در دست بدخواه است و شاهد و قاضی هر دو دشمن آزادگان بی ملجأ و پناه

در بدایت منشأ این طائفه از عدم اطلاع و شدت تعرض و اطماع و درندگی عمال و خونخوارگی جهال در بعضی جهات چون با وجود بیگانهی هجوم شدید از قریب و بعید دیدند دستی بمدافعه گشودند ولکن حال چهل سالست چون بحقیقت روش و سلوک پی بردند اگرچه جمیع خاک ایران بخونشان آغشته گشته و در هر روزی بآتش جانسوزی سوختند جز سر تسلیم و رضا نهندند و بغیر از درگاه الهی ملجأ و پناهی نجستند در شبهای تیره بلایا بنورائیت صدق نوایا خوش و روشند و در گرداب مهالک و رزایا بصفای وجدان گلزار و گلشن باری حوادث تازه ایران جهان را تیره نماید جز بچشم گریان و قلب سوزان شرح نتوان داد زیرا استماعش دل سنگ خاره را پاره پاره نماید و بآه و ناله آرد و مختصرش اینست

چندیست که متعلقین آقا میرزا ملکم خان در ایران بشوق و شور آمده اند و در بعث و نشور چندی بود زبان بتقییح و تزییف روش و سلوک حکومت گشوده بودند و در بعضی مواقع بکایه و اشاره و در خلوات بصریح عبارت از روش وزیر اول نهایت نکوهش و از بی نظمی حکومت و بی فکری حکمران شکایت میکردند تا آنکه روزنامه قانون بمیان آمد و شیخ جمال الدین افغانی نیز در گوشه و کنار از جهت دلگیری از حکومت بنای قدح و مذمت گذاشت و در ضمن مکالمه ماهرانه تحریک و تشویق و تعییب و تزییف مینمود و از قرار روایت کار بجائی رسید که اوراق نوشتند و بکوچه و بازار انداختند و نوشته شدید المضمونی بشاه بلطائف الحیل رساندند و چون بمزاج شاه آگاهند نمایشی کردند و بجان انداختند که جمع غفیری هستند و عنقریب علم حریت برافرازند باری حکومت در صدد تعرض افتاد و قلع و قمع تصور نمود حضرات ملکم خانی و جمال الدینی بجهت تخویف و تهدید و تشویب شدید حکومت تدبیری اندیشه نمودند که این طائفه را نیز بهمت اتفاق اندازند اوراق را بمضمونی نگاشتند که اتحاد با این طائفه مضمون و مفهوم گردد خلاصه اخوی ملکم خان را با میرزای همدانی دوست شما و چند نفر دیگر با دو نفر از این طائفه گرفتند اجزای حکومت بدون فحس و تدقیق در گوشه و کنار بنای تعرض این حزب مظلوم گذاشتند و حال آنکه آن بیچارگان از این شور و آشوب و محرک و متحرک قسم بزرگواری الهی بهیچ وجه اطلاع و خبر نداشتند و مقتضای مسلکشان عدم مداخله در این امور است

باری بجزرد وصول این خبر به اصفهان چون شخصی از خواص محرمان ظل السلطان نیز متهم و گرفتار شده بود شاهزاده آزاده محض تحصیل برائت ذمت خویش از این فساد و ستر سیئات اعمال مصلحت چنان دید که ظلم و ستمی عظیم بدون جرمی بر این طائفه وارد آرد لهذا مخبره با جلال الدوله نموده در شهر یزد و دهات بتعرض شدید برخاست و ظلم و ستمی روا داشت که در تاریخ عالم شبه و مثلش وقوع نیافته از جمله هفت نفر نفوس که کل ناس شهادت پایکی و آزادی و فضل و کمالشان میدادند و بهانهئی جز بایی بودنشان ندانستند و در مدت حیات خاطر موری را نیاززدند آن اشخاص را در پیشگاه حکومت در حضور معدودی جهال مانند حنا و قیافا که خود را علما میشمردند با غل و زنجیر و تیغ و شمشیر

حاضر ساختند و تکلیف تبری از این طائفه نمودند چون نپذیرفتند بلکه اقرار و اعتراف نمودند آن مظلومان را هر یک در گذرگاهی از عموم سر بریدند و بدار زدند و بعد جسدشان را در کوچه و بازار با طناب کشیدند و نهایت پاره پاره و ریزه ریزه کردند و با آتش سوختند و نفوسی چند را بکلی غائب نمودند و معلوم نیست که چه بلائی بر سر آنها آوردند و بقدر هزار نفر از شهر یزد سر بصحرا و بیابان نهادند و بعضی از شدت عطش در کوه و صحرا هلاک شدند و جمیع اموال بتالان و تاراج رفت و ظلم و بیداد چنان بنیاد این مظلومان را بباد داد که اهل و عیال و اطفال مقتولین مظلومین چند روز در زیرزمین گریان و سوزان و لرزان گرسنه و تشنه بسر بردند و طلب آب نتوانستند و کسی رحمی جز زخمی روا نداشت بلکه عموم اهالی بدلات و تشویق علما و حکومت بر اذیت شدید برخاستند و قصور و فتوری بهیچ وجه نمودند مگر چند نفر تجار مسیحی که در شهر یزد مسافر بودند نان و آبی بجهت اطفال مظلومان بعد از چند روز بردند لکن آن بیچارگان از شدت خوف و هراس و ترس و اضطراب در را نمیگشودند باری آن شب را جمیع اهالی شهر آئین و چراغبانی کردند و سور و شادمانی نمودند که چنین فتح عظیمی و نصر مبینی دست داد و غافلند از اینکه فی الحقیقه تیشه بر ریشه خویش میزنند و شادمانی کنند و بنیاد و بنیان هستی خود ویران کنند و حیات جاودانی شمرند بسی حسرت و افسوس که غافلند که اشک چشم مظلومان سیل خیز است و آه ستمدگان شعله انگیز باری حیرت اندر حیرت آمد زین قصص در نزد حکومت منشأ و مبدأ این شور و آشوب معلوم و معروف و ارکان و اعضا واضح و مشهود و برائت آن بیچارگان نیز مثل آفتاب متیقن و مثبت با وجود این خون مطهر مظلومان ریخته شود و هیکل پاک آزادگان آویخته گردد داوری دارم خدایا من که را داور کم عدل و داد و انصاف و سداد حکومت و ارکان را از همین قیاس فرمائید

حکایت کنند که از پیشینیان قاضی بود قره قوش نام ولکن بی هوش و بی کوش در زمان حکومت و سطوت او دزدی شبانه بکاشانه جولائی درآمد در تیرگی شب حدقه دیده اش مصادم میخی شد که در دیوار بود قضاء چشمش نابینا گشت بامداد در پیشگاه قره قوشی دادخواهی نمود چون صاحب خانه را حاضر نمودند قاضی بازخواست نمود که چرا در جدار خویش میخی نهادی و تصور نمودی که شاید دزدی شبانه بخانه درآید و چشمش از صدمه آن نابینا گردد جولای عرض نمود که دزد را شبانه بخانه بیگانه چه کار او را زجر و سیاست لازم نه مرا قاضی عادل از او نپذیرفت فوراً بقصاص امر فرمود که چشم جولای را نابینا کنند چون راه مفر ندید عرض کرد که من جولایم و در صنعت خویش بدو چشم محتاج چه که در وقت بافتن راست و چپ را دقت لازم اما همسایه‌ئی دارم صیاد و شکاری در وقت شکار بیک چشم محتاج چشم راست را باز کند و چپ را بهم نهد و نشان گیرد اگر عدالت خواهید چشم او را بعوض من نابینا کنید فوراً صیاد بیچاره را حاضر ساختند و دیده اش را نابینا کردند و نمیدانست که این قصاص بسبب چه جرمیست و بجهت چه گاهی حال ملاحظه کن از شدت یکاست و حسن سیاست در حکومت ایران نیز این عدالتها بیش از زمان قره قوشی جاری میشود

این نامه بتطویل انجامید ولکن ربّ خبیر شاهد است که از شدت غلیان محبت آن یار مهربان چون قلم بردارم و بنگاشتن آغازم از تصور حلاوت یاد و دیدارت خامه را نخواهم که فروگذارم اینست که شرح اشتیاق چون شهبای فراق دور و دراز میشود باقی هر کجائی خدا یار تو باد والسّلام